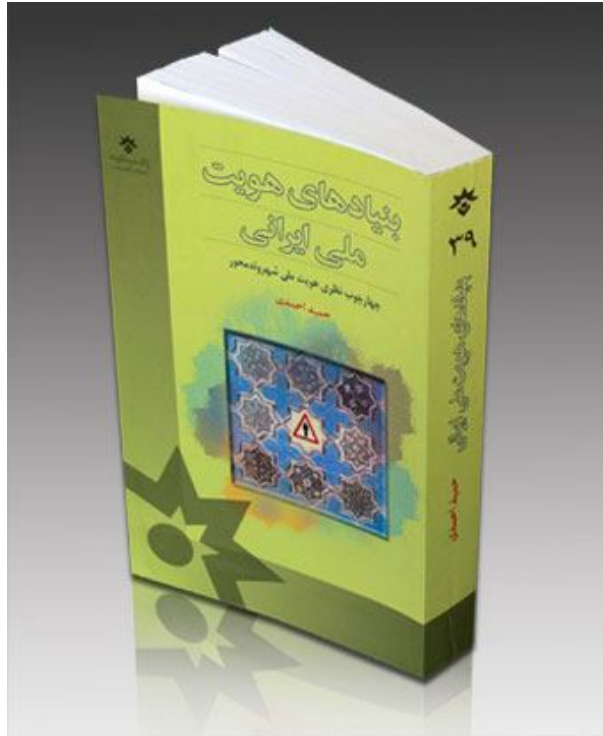


بنیادهای هویت ملی ایرانی

(چهارچوب نظری هویت ملی شهروند محور)



www.Nationalism.blogfa.Com

وبلاگ تخصصی ناسیونالیسم

حمید احمدی، بنیادهای هویت ملی ایرانی (چهارچوب نظری هویت ملی شهروندمحور)، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، 1390، 458 صفحه.

مقدمه

هرگونه تعریف از هویت ملی جوامع بایستی جامع خودی‌ها و مانع اغیار باشد و از طرف دیگر نیز ضمن توجه به سنت و انباشت تاریخی، نیازهای جدیدی که در اثر تحولات ذهنی و عینی بشری رخ داده است را دربرگیرد. مهم‌ترین آفت تعاریف از هویت ملی کاهش‌گرایی نظری می‌باشد، فروکاستن گفتمان هویت ملی و پیکره ملت به يك علت واحد (دولت مدرن، جهان باستان، زبان و...) نه تنها به در انداختن طرحی نو و خلق هویتی نوین منجر نمی‌شود بلکه زمینه را برای تضعیف کلیت هویت و همبستگی ملی فراهم می‌سازد. اگرچه موجودیت ملت کهن ایران نزد اکثریت هویت‌اندیشان پذیرفته شده است و تعداد اندکی نیز که در ماهیت این ادعا تردید داشته‌اند بیش از آنکه پیگیر پژوهش‌های تاریخی، اسنادی و زمینه‌ای باشند درگیر بازی با مفاهیم، بازیگری سیاسی و یا درصدد حقه کردن الگوهای نظری غربی به جامعه و تاریخ ایران می‌باشند. اکنون پرسش این است که کهن بودن هویت ملی در ایران و مطابق آنچه که محققانی چون هابسبام و اسمیت بیان می‌دارند قرار گرفتن ایران در شمار «ملت‌های پیشامدرن» یا «ملت‌های پیش از ناسیونالیسم» آن را از

پرداختن به «پرسش از هویت» بی‌نیاز می‌سازد؟ پیداست که بروز چالش‌های نوینی چون نمود یافتن هویت‌های فروملی و ظهور هویت‌های فراملی و پدیده جهانی‌شدن باعث گردیده تا پرسش از چیستی هویت ملی ایرانی در جامعه ایرانی تکرار گردد. نمود بارز این مسأله را در حجم آثار منتشر شده در حوزه مسأله هویت و هویت ملی در ایران می‌توان دید، آثار منتشر شده طی چند دهه گذشته را می‌توان برحسب نظام تحلیلی و معرفت‌شناختی آنها به سه دسته سنتی، مدرن و در نهایت رویکرد جامعه‌شناسی - تاریخی دسته‌بندی کرد. دکتر حمید احمدی از جمله متأخرترین هویت‌اندیشان ایرانی است که طی دو دهه گذشته موضوع هویت ملی در ایران را موضوع پژوهش‌های خود قرار داده است. وی از جمله نویسندگانی است که تنها رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی را مناسب تحلیل هویت ملی در ایران می‌داند، وی در این اثر کوشیده است تا نخست کاستی رویکردهای سنتی و مدرن به هویت ایرانی را نشان دهد و سپس با بهره‌گیری از رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی و معرفت‌شناسی لاکاتوش و همچنین توجه به نیازهای نوین جامعه ایرانی زمینه را برای بازسازی هویت ملی ایرانی فراهم آورد. در نهایت نویسنده بر آن شده است که بازسازی هویت ایرانی در عصر کنونی مستلزم توجه به عنصر مردم و شناسایی آن به‌عنوان یکی از ارکان اصلی هویت ملی ایرانی است و این ایده را در چارچوب «هویت ملی شهروندمحور» پیگیری نموده است. در ادامه نخست گزارشی اجمالی از بخش‌ها و فصول کتاب ارائه می‌گردد و سپس نکاتی در نقد آن آورده می‌شود.

معرفی کتاب

کتاب در سه بخش اصلی و یازده فصل سامان یافته است. بخش نخست این کتاب

به تأمل در باب مباحث روش‌شناختی و تعریف مفاهیم اختصاص یافته است. نویسنده در فصل نخست پس از نقد و آسیب‌شناسی مطالعات هویت و علوم اجتماعی در ایران روش «جامعه‌شناسی تاریخی» را به دلیل توجه به تاریخ جوامع، نقد جهان‌شمول‌گرایی رویکردهای اثباتی، رهیافتی مناسب برای تحلیل بنیادهای هویت ملی در ایران و یا تحولات تاریخی برمی‌شمارد.

فصل دوم کتاب به موضوع هویت و مفاهیم پیرامونی آن اختصاص یافته و نویسنده پیرامون هویت ملی معتقد است که نمی‌توان گفت که هویت ملی پدیده‌ی خاص دوران مدرن است و هویت ملی و احساس تعلق به آن از دو چیز ناشی می‌شود نخست وجود يك واحد سرزمینی شناخته شده و دیگری دولت یا نظامی سیاسی که رهبری این واحد را به عهده دارد، اگرچه این پدیده در غرب وجود نداشته و این احساس یا پدیده با مسأله «انقطاع» مواجه بوده لذا می‌توان گفت که هویت ملی در این جوامع دارای سرآغاز و ماهیتی مدرن است اما در برخی ملت‌های کهن چون ایران، چین، هند، ایتالیا و مصر این پدیده تداوم داشته و تنها قبض و بسط یافته و اصل و هسته‌ی سخت آن با همان نام ادامه یافته است.

فصل سوم کتاب به مروری بر تعاریف و مفاهیم ملت، ملیت و قومیت اختصاص یافته و در آن نویسنده با نقد نظریات ازلی‌انگار و ابزارگرا پیرامون منشا پیدایش ملت‌ها بر آن شده است که این دو دسته از رویکردها اگرچه پاره‌ای از حقایق و واقعیت‌ها را بیان می‌نمایند اما همه داستان تشکیل و پایایی ملت‌ها را دربر نمی‌گیرند بلکه تحلیل جامع این امر را باید در راه‌حل میانه‌ای جستجو کرد که برخی از نویسندگان غربی چون مک‌گی، اسپایسر، جرج اسکات و از همه مهم‌تر اسمیت آن را پیگیری نموده‌اند (ص102).

فصل چهارم این اثر به مفاهیم هویت، ملت و ملیت در ایران در پرتو بحث‌های نظری پرداخته است. نویسنده بر آن است که هویت ایرانی را می‌توان «احساس وابستگی به سرزمین، تاریخ، دولت و فرهنگ ایران، شناساندن خود به دیگران و بدین وسیله متمایز دانستن خود از آنها» تعریف کرد (ص 108). نویسنده با رویکردی سازه‌گرا بیان می‌دارد که هویت ایرانی در فرایند بحران‌های سیاسی، اجتماعی و نظامی ایران در دوره‌های باستانی شکل گرفت و در جریان بحران‌های مشابه بعدی یعنی دوره گذار ساسانی به عصر اسلامی و قرن‌های پس از آن دوباره از سوی نخبگان سیاسی و فرهنگی ایران بازسازی شد (ص 113)، پیرامون هویت قومی و نسبت آن با هویت ملی آورده است که اقوام ایرانی از نوع گروه‌های قومی مهاجر نیستند که از جامعه ملی خود به دلایل گوناگون جدا شده و به سرزمین جدید مهاجرت کرده باشند و یا برحسب معادلات نظام بین‌الملل یا از راه فتح و کشورگشایی به سرزمین ایران محلق نشده‌اند بلکه حیات آنها همیشه در پیوند با هویت کلان ملی قرار داشته و نویسندگان نوگرایی چون هابسبام نیز که اصولاً ملت و ملی‌گرایی را «ابداع سنت» نامیده‌اند از ایران به‌عنوان یکی از ملت‌های با سابقه و دارای هویت کهن ملی نام برده‌اند و آن را از چارچوب نظری کلان خود استثناء کرده‌اند (ص 135).

بخش دوم کتاب بنیادهای هویت ملی ایرانی در چهار فصل به تحلیل و اعتبارسنجی دیدگاه‌های گوناگون درباره هویت ملی در ایران اختصاص یافته است و در آن مهم‌ترین دیدگاه‌های سنتی و مدرن با نگرشی انتقادی بررسی شده‌اند و از مجرای آن زمینه را برای ارائه رهیافت مطلوب برای تحلیل هویت ملی در ایران یعنی رهیافت تاریخی‌نگر فراهم آورده است. نویسنده در فصل پنجم ضمن اشاره به تلاش

برخی هویت‌اندیشان برای طبقه‌بندی دیدگاه‌ها درباره هویت ایرانی، پنج دیدگاه خاص را برحسب نوع نگاه آنها به هویت ایرانی متمایز نموده است که عبارتند از: ۱- دیدگاه حسرت‌گرایانه معطوف به ایران باستان با نمایندگانی چون یغمای جندقی و عارف قزوینی ۲- دیدگاه دین‌محور به هویت ایرانی با نمایندگانی چون علی شریعتی، مهدی بازرگان، ۳- دیدگاه چپ‌گرایانه معطوف به «ملیت‌ها» و «خلق‌های» ایران متأثر از اندیشه‌های مارکسیسم روسی چون تقی‌ارانی، ۴- دیدگاه قوم‌محور به هویت ایرانی در اشاره به جریان‌های همانند پان‌ترک و پان‌عرب، ۵- دیدگاه توطئه‌نگر به هویت ایرانی که به گونه‌ای مستقیم و غیرمستقیم روایت هویت ملی ایرانی را ساخته و پرداخته یهودیان، زرتشتیان یا استعمار می‌دانند؛ نویسنده ناصر پورپیرار و عبدالله شهبازی را هر یک به درجاتی در زمره این دیدگاه قرار داده است.

فصل ششم کتاب به بررسی مبانی و گونه‌های دیدگاه‌های مدرن درباره هویت ایرانی اختصاص یافته است. دیدگاه‌های مدرن به هویت ایرانی به لحاظ زمانی محصول یک دهه اخیر می‌باشند، عمدتاً تحت تأثیر چهارچوب‌ها و یا دعاوی نظری نظریه‌پردازان نوین علوم اجتماعی، به‌ویژه پس از دهه ۱۹۸۰ می‌باشند (ص ۱۹۸) این دیدگاه‌ها بیشتر از سوی فارغ‌التحصیلان جدید رشته‌های علوم اجتماعی غرب مطرح می‌شود و دغدغه چارچوب‌های نظری بر موضوع اصلی یعنی هویت ایرانی برتری دارد و این دسته از پژوهشگران درصدد حفنه کردن هویت ملی و تاریخ ایران در الگوهای تحلیلی و انتزاعی نوین علوم اجتماعی می‌باشند. فصل هفتم کتاب به مشکلات نگرش‌های سنتی و مدرن به هویت ملی در ایران اشاره دارد و نویسنده بر سیاق فصول پیشین کوشیده است برخی کاستی‌ها و ناتوانی نظریات سنتی و مدرن پیرامون هویت ایرانی را در سه سطح روش‌شناسی، هستی‌شناسی و در

نهایت معرفت‌شناسی مورد بررسی قرار دهد.

فصل هشتم کتاب به رهیافت تاریخی‌نگر در باب هویت ملی ایرانی می‌پردازد و نویسنده بر آن است که این رهیافت از مشکلات روش‌شناختی، هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی رهیافت‌های سنتی و مدرن به دور است و مبتنی بر آن کوشش می‌شود تا تحلیل‌های هویت ملی ایرانی براساس پویایی تاریخی و مطالعه منابع گوناگون مربوط به ادوار تاریخ ایران مورد نظریه‌پردازی قرار گیرد (ص 300).

بخش سوم کتاب به چالش‌های فراروی هویت ملی ایرانی و راه بازسازی آن اختصاص یافته است که به عبارتی می‌توان گفت مهم‌ترین بخش کتاب است و به نوعی هدف اصلی نویسنده از تدوین کتاب را دربرمی‌گیرد. فصل نهم کتاب به صورت مشخص به شناسایی چالش‌های جدید پرداخته و نویسنده بر آن است که جهانی‌شدن و نیازهای نوین پیرامون آن مهم‌ترین چالش فراروی جامعه ایرانی می‌باشد. نویسنده نیازهای نوین را به پنج دسته نیاز به آزادی‌های سیاسی، نیاز به عدالت اجتماعی و اقتصادی، نیاز به برابری و توزیع عادلانه ثروت ملی، نیاز به برابری جنسیتی و نیاز اقلیت‌های دینی و قومی به برخورداری از امتیازات ملی تقسیم می‌کند. پیرامون مسأله جهانی‌شدن و نسبت آن با هویت ملی ایرانی احمدی معتقد است که جهانی‌شدن نه تنها به تضعیف هویت ملی نیازجامیده بلکه با گسترش فرایند جهانی‌شدن جریان آگاهی از هویت‌های فراملی بشری و هم‌زمان با آن تقویت همبستگی و هویت ملی با یکدیگر روی می‌دهند (ص 326).

فصل دهم کتاب با عنوان «بازسازی هویت ملی ایرانی در عصر جهانی‌شدن: چهارچوب نظری هویت ملی شهروندمحور» اگرچه کم‌حجم‌ترین فصل کتاب می‌باشد اما نویسنده آن را مهم‌ترین فصل کتاب برشمرده است و این نکته را به صورت

مبسوط متذکر شده است که مسأله نیازهای نوین جامعه ایرانی و توجه به آنها در چارچوب هویت ملی امری ممکن و قابل حل و فصل است. به علاوه اینکه راه‌حل‌های نظریات و گروه‌های انکارگرا و رویکردهای تخریبی در بحث هویت ملی که به راه‌حل‌هایی چون فدرالیسم، خودمختاری و... می‌انجامد نه تنها مسایل نوین جامعه ایرانی را پاسخگو نخواهد بود بلکه بر پیچیدگی و بی‌ثباتی مسایل سیاسی و اجتماعی ایران خواهد افزود و تضاد میان جمعیت‌های گوناگون قومی و مذهبی را گسترش می‌دهد و هرگونه رفاه و پیشرفت و سرمایه اجتماعی را از بین می‌برد (ص 360).

نویسنده کوشیده است تا این بحث را این‌گونه بیان نماید که راه‌حل‌هایی که می‌کوشند تا پاسخی به نیازهای نوین جامعه و هویت ایرانی بدهند اگر بر نوعی معرفت‌شناسی گسست‌محورو انقطاعی ختم شود نمی‌تواند پاسخی مطلوب به نیازها بدهد و تنها راه‌حل‌هایی کارآمد خواهد بود که به انباشت تدریجی هویت و فرهنگ در ایران و زمینه تاریخی و اجتماعی جامعه ایرانی باور داشته باشد و هرگونه سیاست‌گذاری برای بازسازی هویت ایرانی بایستی در نسبت با جامعه‌شناسی تاریخی ایرانی صورت گیرد. ذکر این بحث نویسنده را به بحثی معرفت‌شناسانه می‌کشاند و بر آن شده که مشکل موجود نگرش‌های سنتی و مدرن نفی‌کننده هویت ایرانی و نادرست بودن راه‌حل‌های آن ریشه در خطای معرفت‌شناسانه آنها به تحولات اجتماعی و پیشرفت علم و تحولات انسانی دارد که عمدتاً مبتنی بر نوعی ابطال‌گرایی پویری یا انقلاب پارادایمی کوهنی است و هر دو اینها ملهم از پوزیتیویسم و تعمیم‌گرایی‌اند و توان تحلیل مسایل علوم اجتماعی و انسانی را ندارند. در این میان رویکرد معرفت‌شناسانه ایمره لاکاتوش که انباشت تدریجی را بر

ابطال‌پذیری و انقلاب دائمی ترجیح می‌دهد هم با منطق امور انسانی سازگارتر است و هم توان تحلیل هویت ملی ایران و توجه به نیازهای نوین را داراست و هرگونه سیاست‌گذاری بایستی مبتنی بر چنین معرفت‌شناسی‌ای صورت گیرد.

فصل یازدهم یا پایانی این اثر «معرفت‌شناسی بازسازی هویت ملی ایرانی» می‌باشد و نویسنده کوشیده است تا مبتنی بر رویکرد پژوهشی لاکاتوش هسته سخت هویت ملی ایرانی را شناسایی و براساس تحولات نوین بازسازی نماید. دکتر احمدی با شرحی از برنامه پژوهشی لاکاتوش بر آن است که دستگاه معرفت‌شناسی لاکاتوش دارای سه لایه می‌باشد؛ نخست هسته سخت که حیات گفتمان‌ها به آن وابسته است و باعث شناسایی و تمایز گفتمان‌ها می‌شود، لایه دوم را کمر بند محافظ شکل می‌دهد و نخبان فکری، سیاسی و فرهنگی که نقش پاسداری و سیاست‌گذاری از هسته سخت را برعهده دارند، لایه سوم این دستگاه معرفتی لایه فرضیه‌های کمکی است که در اشاره به سیاست‌های مختلف اتخاذ شده از جانب نخبان سیاسی و فرهنگی برای حمایت و تثبیت هسته سخت می‌باشد.

احمدی بر آن است که تاکنون چهار عنصر مهم سرزمین، تاریخ، میراث سیاسی و میراث فرهنگی (دین، زبان فارسی و آداب و رسوم) هسته سخت هویت ملی ایرانی در طول تاریخ بوده است. به عبارتی دیگر این عناصر پیش و پس از اسلام مهم‌ترین نشانه‌های ایران و تعریف ایرانی بودن یعنی شناخت ایرانیان از خود و تمایز از جهان خارج بوده‌اند (ص 379). این عناصر اکنون نیز عناصر بنیادین گفتمان هویت ملی ایرانند و هر نظریه‌پردازی و سیاست‌گذاری باید مبتنی بر آنها صورت بگیرد. در ادامه نویسنده با طرح بحث نیازهای نوین جامعه ایرانی به مثابه «حقایق نوین» بر آن شده

است که توجه به نیازهای اساسی مردم و گنجاندن آنها در تعریف از هویت ایرانی به گونه‌ای ضرورت یافته است که بایستی عنصر «مردم» را در کنار چهار عنصر هویت ملی ایرانی نشانند، مردمی که به مثابه شهروند ایرانی فارغ از تمایزات و تفاوت‌های عرضی بایستی از آزادی و توان دسترسی به امکانات ملی را برخوردار باشند. احمدی بر آن است که برآورده نشدن نیازها است که تفرقه دیدگاه‌ها درباره هویت و همبستگی ملی و مسأله ملت و ملیت در ایران را به وجود آورده است (ص 413). ایده نویسنده آن است که عنصر مردم به‌عنوان عنصر محوری نوین باید به هسته سخت هویت ملی ایرانی افزوده شود و به‌عنوان پنجمین عنصر مورد شناسایی قرار گیرد و آورده است: چنانچه مردم یا شهروندان را محور قرار داده و نیازها و خواسته‌های آنها را اصل در نظر بگیریم و مبنای سیاستگذاری و برنامه‌ریزی قرار دهیم، چالش‌های برآمده از دگرگونی‌های داخلی و بین‌المللی برای تقویت هویت ملی به فرصت تبدیل شده و نیازهای پنج‌گانه نوین جامعه ایرانی نیز برآورده خواهد شد (ص 414).

نقد محتوایی

- نخستین نکته پیرامون این اثر آن است که نویسنده کوشیده است تا دانش گسترده خود را پیرامون ادبیات هویت ملی در ایران که نتیجه سال‌ها پژوهش در این عرصه می‌باشد را در این کتاب تنظیم و دسته‌بندی نماید. به جرأت می‌توان گفت که هر پژوهشگر داخلی و خارجی که بخواهد به شناختی از تحولات نظری هویت ملی در ایران دست یابد به این کتاب نیازمند خواهد بود. اشراف نویسنده به نظریات مطرح شده و متن روان کتاب این ظرفیت را به کتاب داده است تا منبعی برای برخی

واحدهای درسی دانشگاهی باشد..

- یکی از مشکلات رایج در تحلیل‌های علوم اجتماعی در ایران معاصر بهره‌گیری از الگوهای نظری غربی جهت ارزیابی و ارائه راه‌حل مسایل اجتماعی در ایران می‌باشد و پیداست که عدم انطباق این دو حوزه به راهکارهای انتزاعی و غیرواقعی می‌انجامد و این نکته مهمی است که دغدغه نویسنده بوده و به کرات تکرار گردیده است، بر این اساس نویسنده رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی را برگزیده است. رهیافتی که در آن نظریه و الگوی تحلیلی از بستر داده‌های تاریخی و اسنادی استخراج می‌گردد و در پیشنهاد راه‌حل‌ها به زمینه و زمانه توجه دارد. نویسنده بر آن است که تفاوت در تطورات تاریخی، منابع و تاریخ ملت و هویت ملی ملتهای متعدد در جهان روش‌شناسی و هستی‌شناسی‌های متفاوتی را می‌طلبد و صرف اشاعه نظریات و الگوهای جامعه‌شناختی مغرب زمین به معنای صلاحیت آنها برای مبنا قرار گرفتن آنها برای تحلیل هویت ملی در ایران نیست، اشتباهی که در بسیاری از پژوهش‌های هویتی در ایران رواج یافته است.

- یکی دیگر از نقاط قوت کتاب این است که می‌کوشد با پرهیز از کاهش‌گرایی نظری هویت ملی ایرانی را از جهت تاریخی هر دو دوره باستانی و اسلامی را دربرگیرد و از جهت محتوایی نیز میراث معنوی یا فرهنگی ایران را بسیار گسترده دیده است. برخلاف برخی نظریه‌پردازان که نگاهی کاهش‌گرایانه و مخروطی دارند و گفتمان هویت ملی در ایران را به علت واحدی چون دولت مدرن، استعمار و... محدود می‌سازند، نویسنده هویت ملی ایرانی را نتیجه يك انباشت تاریخی طولانی و مبتنی بر ارکانی چون تاریخ، میراث معنوی، سرزمین و میراث سیاسی می‌داند. به عبارت دیگر می‌توان گفت که احمدی با فرارفتن از نگاه‌های مخروطی نوعی ماهیت

منشوري را براي هويت ايراني قابل است.

- يکي ديگر از نقاط قوت کتاب که کمتر نيز بدان اشاره شده است توجه به ميراث سياسي در ايران و نشان دادن آن در جايگاه يکي از عناصر بنيادي هويت ملي در ايران مي باشد. تطورات تاريخي و انديشگي نهاد دولت و نظامهاي سياسي يکي از مهم ترين منابع مطالعه تقدير تاريخي ملت ها مي باشد و دولت به مثابه مجمع نخيگان سياسي، فرهنگي و نظامي نقش مهمي در پاسداري از هويت و ميراث سرزمين، اجتماعي و فرهنگي جوامع داشته و دارد، بدین ترتيب توجه به نهاد دولت ايراني در مطالعات هويت ايراني ضروري است و دکتر احمدي ضرورت توجه به آن را به خوبي نشان داده است.

- دغدغه بازسازي نکته مثبت و مهمي است که اين کتاب را از ساير آثار اين عرصه متمايز مي نمايد، اين انگيزه باعث گردیده تا نويسنده بحث مهمي با عنوان نيازهاي نوين جامعه ايراني را فراتر از مباحث کليشه اي به مثابه «حقايق نوين» مطرح نمايد. اين مسأله باعث شده تا نويسنده بازسازي هويت ملي ايراني را در عصر جهاني شدن از مجراي توجه به عنصر مردم به مثابه عنصر محوري هويت ايراني پيگيري نمايد و الگوي هويت ملي شهروندمحور را پيشنهاد نمايد، الگويي که در آن تمامي ايرانيان از امکانات ملي بهره مند و نسبت به سرنوشت کشور احساس تعلق خواهند بود.

- در کنار اين نکات مثبت، برخي کاستي ها را هم مي توان يادآور شد؛ نخست آنکه نظريه اي که داعيه بازسازي هويت ملي ايراني در عصر جهاني شدن را دارد اصولاً نمي تواند و نبايد از حوزه ايران تمدني و ايران فرهنگي غفلت نمايد. بي ترديد اگر جهاني شدن منجر به خلق برخي نيازها و چالش هاي نوين براي جامعه ايراني

شده است می‌تواند برخی افق‌های فرهنگی را در حوزه ایران فرهنگی و تمدنی برای ایران بگشاید، توجه به حوزه ایران فرهنگی یکی از موضوعاتی است که خلأ آن در الگوی «هویت ملی شهروندمحور» احساس می‌شود.

- یکی دیگر از نکات قابل تأمل در کتاب ایدئولوژی نامیدن ناسیونالیسم می‌باشد. اگرچه نویسنده تعریفی از ایدئولوژی عرضه نکرده است اما می‌توان گفت که ناسیونالیسم خود به تنهایی ایدئولوژی نیست. در واقع ایدئولوژی نامیدن ناسیونالیسم در ادبیات علوم اجتماعی جدید بیشتر محصول گروه‌ها ضد ناسیونالیسم و یا گروه‌ها چپ می‌باشد. ناسیونالیسم نوعی نهضت اندیشه و عمل است و با ایدئولوژی که مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری، آرمان‌گرایانه و کلان است یکسان نیست. در واقع ناسیونالیسم همیشه بخشی از ایدئولوژی بوده است و نه خود ایدئولوژی، و در کنار سایر پاره‌های ایدئولوژی است که ممکن است نقش متفاوتی به خود بگیرد. در ایدئولوژی نازیسم، فاشیسم و حتی جریان‌ات و ایدئولوژی‌های ضعیف‌تری چون قوم‌گرایی یا مذهب‌گرایی ناسیونالیسم یکی از عناصر این ایدئولوژی‌هاست و نه علت خلق آنها. هم‌نشینی ناسیونالیسم با اعتماد عمومی و همبستگی اجتماعی زمینه جنبش‌های ناسیونالیسم ضد استعماری را فراهم آورده است. از طرف دیگر هم‌نشینی ناسیونالیسم با کیش شخصیت و نژادگرایی زمینه فاشیسم و نازیسم را بوجود آورده، بدین ترتیب ناسیونالیسم ایدئولوژی نیست و بسته به سایر پاره‌های دیگر ایدئولوژی‌ها می‌تواند معنا و جلوه‌های مختلف داشته باشد.

- یکی دیگر از موارد قابل طرح در باب دسته‌بندی‌ها و صاحب‌نظران مورد اشاره کتاب آن است که چرا برخی از هویت‌اندیشان که دارای نظرات قابل توجه و گاه

حامی الگوی کتاب هستند آورده نشده‌اند؟ به‌عنوان نمونه نظرات هانری کربن نه تنها می‌توانست نویسنده را در پردازش الگو خود یاری نماید بلکه کلیت دستاوردهای فکری وی در کتاب سه جلدی اسلام ایرانی و یا سایر آثارش به بیانی فلسفی و عرفانی همدلی و هم‌نوایی با ایده نویسنده می‌باشد و توجه به آن بر غنای کتاب می‌افزود. البته شاید بتوان این نقد را به التفات اندک نویسنده به مستشرقین بسط داد که چندان مورد عنایت نویسنده قرار نگرفته‌اند. از طرف دیگر اینکه به نظرمی‌رسد محققانی که با روش جامعه‌شناسی تاریخی به مطالعه تاریخ و فرهنگ ایران به‌ویژه مقایسه آن با تحولات اروپای باختری پرداخته‌اند محدود به افراد نام برده نمی‌باشند. به عنوان نمونه برتران بدیع با تأکید بر رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی در مطالعات مقایسه‌ای آثار قابل توجهی چون کتاب «دو دولت» را عرضه کرده است که از جهت زمانی نیز تقدم دارد.

- جدای از خلاء اشاره به رویکردهای فلسفی و عرفانی - اشراقی در تحلیل هویت ایرانی که در کتاب محسوس است توجه به این مسأله مطلوب است که از آنجایی که ایده روشی کتاب جامعه‌شناسی تاریخی است تحلیل بیشتر این رهیافت به‌ویژه مکتب آنال ضروری به نظر می‌رسد. مکتب آنال مبانی معرفتی و سطح‌بندی تحلیلی (ساختار - برهه - رخداد) مطلوبی برای تحلیل جامعه‌شناسی تاریخی بدست می‌دهد و چه بسا بیش از معرفت‌شناسی لاکاتوش توان تفسیر تاریخ ایران را در خود دارد. نکته مهم دیگر اینکه نویسنده گرامی به این موضوع که چرا هویت‌اندیشان ایرانی به الگوها و نظریه‌های جامعه‌شناسی تاریخی و مکتب آنال و... کمتر تمایل داشته‌اند اشاره‌ای نکرده‌اند و صرفاً عدم التفات به این‌گونه رهیافت‌ها را مفروض دانسته و نقد نموده‌اند.

- نویسنده محترم، دیدگاه‌های قوم‌محور را به اعتبار روش‌شناسی، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی نقد نموده‌اند اما به انگیزه‌های شخصی و سیاسی، رقابت‌ها درون حزبی، تلاش برای کسب آراء و انتخابات‌ها و حمایت‌های خارجی به اندازه کافی توجه نشده است (ص 183).

- تحلیل نویسنده پیرامون موضع نظام لیبرال دموکراسی و بازیگران جهانی این است که آنها به تشویق به قوم‌گرایی و تجزیه واحدهای ملی تمایلی ندارند (ص 327). به نظر نگارنده این فرضیه قابل اشکال است زیرا نخست آنکه نحوه برخورد قدرت‌های بزرگ با کشورهای دیگر تابع الگوی واحدی نیست و بسته به زمینه و زمانه می‌تواند ساختار و شکل متفاوتی به خود بگیرد، نکته دیگر آنکه حمایت قدرت‌های بزرگ از برخی گروه‌ها قوم‌گرای (زبانی - دینی) چون پژاک، گروهک عبدالملك و... و در تجزیه کشورهای دیگر چون سودان خلاف این فرضیه را نشان می‌دهد. از همه مهم‌تر آنکه طرح خاورمیانه بزرگ که توسط آمریکا ارایه شده در اساس مبتنی بر مرزهای قومیتی و تشویق قوم‌گرایی است که نویسنده به آن اشاره‌ای نکرده است.

نقد شکلی

- کتاب دارای چاپ و طراحی جلد زیبایی است، اگرچه که با توجه به‌عنوان کتاب می‌توانست از تصویر یا طراحی دارای بار معنایی بیشتر و واضح‌تری بهره بگیرد. مختصر بودن و فقدان زیرفصل‌ها در فهرست کتاب یکی از نقاط ضعف کتاب است و امید است در چاپ‌ها بعدی اصلاح گردد. نکته دیگر آنکه اقتضاء این کتاب آن است که نتیجه‌گیری اندکی کامل‌تر و مفصل‌تر باشد و در فصل جداگانه‌ای سامان بگیرد.

نوشته:

حبيب‌اله فاضلي

دانشجوي دکتری اندیشه سياسي

دانشگاه تهران